

از «مالکیت دزدی است» تا «ارزش اضافی»

تقابل نظری پیر-ژوزف پرودون و کارل مارکس درباره مالکیت، استثمار، راهبرد رهایی و رابطه

انسان با طبیعت

مقاله‌ای از پیمان بخشایش

جراح تروما | MD, PhD, MBA

نوع اثر: مقاله نظری - تحلیلی و مطالعه تطبیقی متون

تاریخ: ۱۴ اوت ۲۰۲۶

با ارجاع به منابع اولیه و پژوهش‌های معاصر

چکیده

این مقاله اختلاف نظری پیر-ژوزف پرودون و کارل مارکس را درباره مالکیت، استثمار و راهبرد رهایی اجتماعی بازسازی می‌کند. پرسش اصلی آن است که آیا سرچشمه بی‌عدالتی در خود عنوان مالکیت نهفته است، چنان‌که شعار مشهور پرودون - «مالکیت دزدی است» - القا می‌کند، یا باید آن را در رابطه اجتماعی سرمایه و کار مزدی و در تولید ارزش اضافی جست‌وجو کرد، چنان‌که مارکس در نظریه پخته خود توضیح می‌دهد. تحلیل متون نشان می‌دهد که پرودون همه اشکال تصرف و استفاده شخصی را نفی نمی‌کرد؛ او میان «مالکیت» به معنای سلطه حقوقی مطلق و درآمدزای جدا از استفاده، و «تصرف» مبتنی بر اشغال، کار و بهره‌برداری مستقیم فرق می‌گذاشت. استدلال او درباره حق برابر اشغال، امکان صورت‌بندی مسئله نسل‌های بعدی را نیز فراهم می‌کند: هیچ نسل یا فردی نمی‌تواند صرفاً با تقدم تاریخی، دسترسی دیگران به زمین و ثروت طبیعی را برای همیشه مسدود کند. افزون بر این، مفهوم «نیروی جمعی» در آثار پرودون نشان می‌دهد که او به مصادره محصول همکاری اجتماعی نیز حساس بود. با این همه، راه‌حل متقابل‌گرایانه او بیشتر بر اصلاح اعتبار، مبادله، قرارداد، انجمن‌های خودگردان و فدرالیسم تمرکز داشت. در مقابل، مارکس استثمار را نه لزوماً تقلب یا سرقت حقوقی، بلکه پیامد ساختاری خرید نیروی کار و مصرف آن در فرایند تولید می‌دانست: کارگر می‌تواند دستمزد معادل ارزش نیروی کار خود دریافت کند، اما در بخشی از روز کاری ارزشی فراتر از هزینه بازتولید آن نیرو بیافریند. از این رو «دزدی پنهان در ارزش اضافی» تنها به صورت استعاری دقیق است؛ بیان علمی‌تر آن «تصاحب ساختاری کار اضافی در شرایط مبادله صوری برابر» است. مقاله همچنین نشان می‌دهد که تقلیل راهبرد مارکس به اعتصاب عمومی نادرست است: اعتصاب و اتحادیه برای او ابزارهای سازمان‌یابی طبقاتی‌اند، اما دگرگونی رابطه مالکیت و قدرت سیاسی، اجتماعی‌کردن وسایل تولید و اداره مشترک تولید جایگاهی بنیادی‌تر دارند. در پایان، پیوند این مناقشه با بحران محیط زیست بررسی می‌شود. مفاهیم مارکسی سوخت‌وساز انسان و طبیعت و تنظیم عقلانی آن، و تأکید پرودون بر دسترسی برابر و تمرکززدایی، امکان یک بازخوانی معاصر را فراهم می‌کنند؛ با این قید که تغییر اقلیم، ذوب یخ‌های قطبی و حدود سیاره‌ای صورت‌بندی‌های علمی پس از قرن نوزدهم‌اند و نباید بی‌واسطه به متفکران آن دوره نسبت داده شوند.

واژگان کلیدی: پرودون؛ مارکس؛ مالکیت؛ تصرف؛ ارزش اضافی؛ نیروی کار؛ استثمار؛ پرولتاریا؛ اعتصاب؛ بوم‌شناسی مارکسی.

تذکره مرکزی مقاله: پرودون بی‌عدالتی را عمدتاً در حق مالک برای اخذ درآمد بدون کار و در انحصار پایدار منابع می‌بیند؛ مارکس نشان می‌دهد که استثمار حتی بدون نقض قرارداد و با مبادله ظاهراً برابر نیز در فرایند تولید بازتولید می‌شود. اختلاف اصلی، تقابل میان نقد عنوان حقوقی مالکیت و نقد رابطه اجتماعی سرمایه است.

۱. مقدمه: از یک شعار اخلاقی تا یک نظریه ساختاری

شعار «مالکیت دزدی است» یکی از تکان‌دهنده‌ترین گزاره‌های تاریخ اندیشه سوسیالیستی و آنارشیستی است. پرودون با این عبارت نه فقط نابرابری در توزیع ثروت، بلکه مشروعیت حقوقی قدرتی را به پرسش می‌کشد که به مالک اجازه می‌دهد بدون اشغال، استفاده یا کار مستقیم، دیگران را از یک منبع کنار بگذارد و از آنان اجاره، بهره یا سود مطالبه کند. مارکس نیز مالکیت سرمایه‌دارانه را نقد می‌کرد، اما مسیر نظری او متفاوت شد. در آثار پخته مارکس، مسئله بنیادی آن نیست که هر مالک حتماً قانون را می‌شکند یا معامله‌ای نابرابر انجام می‌دهد؛ مسئله این است که جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید، آنان را ناگزیر می‌کند نیروی کار خود را بفروشند و امکان می‌دهد سرمایه‌دار ارزش اضافی را در خود فرایند تولید تصاحب کند (پرودون، ۱۸۴۰/۱۹۹۴؛ مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰).

از این منظر، صورت‌بندی رایج «پرودون مالکیت را دزدی می‌دانست، اما مارکس دزدی را در ارزش افزوده می‌دید» به هسته‌ای درست اشاره می‌کند، ولی برای تبدیل‌شدن به گزاره‌ای علمی نیازمند سه اصلاح است. نخست، پرودون همه دارایی‌ها و همه انواع تصرف را دزدی نمی‌دانست. دوم، اصطلاح فنی مارکس «ارزش اضافی» است، نه «ارزش افزوده»؛ ارزش افزوده در اقتصاد و حسابداری به تفاوت ارزش محصول و نهاده‌های واسطه‌ای اشاره دارد و مفهومی دیگر است. سوم، مارکس ارزش اضافی را در معنای معمول حقوقی «مال مسروقه» نمی‌خواند، زیرا نظریه او دقیقاً توضیح می‌دهد که استثمار چگونه می‌تواند در چارچوب مالکیت قانونی و مبادله معادل رخ دهد.

این مقاله چهار پرسش را دنبال می‌کند: پرودون دقیقاً کدام شکل مالکیت را دزدی می‌نامید؟ نظریه ارزش اضافی مارکس چه چیزی را به نقد پرودونی افزود یا از آن جدا کرد؟ اختلاف آنان چه پیامدی برای اعتصاب، سازمان طبقاتی، قدرت سیاسی و اجتماعی‌کردن تولید داشت؟ و تا چه اندازه می‌توان از این دو دستگاه نظری برای فهم رابطه میان نیازهای انسانی، منابع طبیعی و بحران محیط زیست استفاده کرد؟ روش پاسخ، تحلیل تطبیقی متون اصلی و گفت‌وگو با پژوهش‌های تاریخی و فلسفی معاصر است.

۲. یادداشت اصطلاح‌شناختی و روش پژوهش

۲.۱. «ارزش اضافی» در برابر «ارزش افزوده»

در این مقاله، برای واژه آلمانی **Mehrwert** و معادل انگلیسی **surplus value** از اصطلاح «ارزش اضافی» استفاده می‌شود. این مفهوم در مارکس به ارزشی اشاره دارد که نیروی کار در زمانی فراتر از زمان لازم برای بازتولید ارزش خود می‌آفریند و سرمایه آن را تصاحب می‌کند. «ارزش افزوده» یا **value added**، در حساب‌های ملی و حسابداری بنگاه، شاخصی برای ارزش ایجادشده پس از کسر نهاده‌های واسطه‌ای است و الزاماً درباره استثمار محصول میان

دستمزد، سود، بهره و اجاره دآوری نمی‌کند. آمیختن این دو اصطلاح، مرز میان نظریه مارکسی استثمار و سنجش حسابداری تولید را مخدوش می‌سازد.

۲.۲. «مالکیت» در برابر «تصرف»

پرودون میان **property** و **possession** تمایز می‌گذارد. «تصرف» برای او رابطه‌ای بالفعل با شیء است: شخص یا جمع، زمین، خانه یا ابزار را اشغال و استفاده می‌کند. «مالکیت» در معنای هدف نقد او، قدرت حقوقی پایدار برای استفاده، منع دیگران، انتقال و به‌ویژه اخذ «افزایش» از دارایی است؛ حتی هنگامی که مالک شخصاً از آن استفاده نمی‌کند. بنابراین، ترجمه شعار پرودون به این گزاره که «هرچه کسی دارد دزدی است» نادرست است. هدف اصلی او سلطه مالکانه و درآمدی است که از عنوان مالکیت، نه از کار، سرچشمه می‌گیرد (پرودون، ۱۹۹۴/۱۸۴۰).

۲.۳. روش تحلیل و احتیاط تاریخی

مطالعه حاضر از روش تاریخ مفاهیم و مقایسه درون‌متنی بهره می‌گیرد. آثار پرودون و مارکس در ترتیب زمانی خوانده می‌شوند تا مفاهیم پخته‌تر سرمایه در سال ۱۸۶۷ به‌طور نابجا در مجادله سال ۱۸۴۷ قرار نگیرند. نظریه متمایز نیروی کار و ارزش اضافی در «سرمایه» به صورت کامل‌تری ظاهر شد؛ ازاین‌رو نقد مارکس به پرودون در «فقر فلسفه» را باید مرحله‌ای در شکل‌گیری این دستگاه دانست، نه بیان نهایی همه اجزای آن. همچنین، اصطلاحاتی مانند عدالت بین‌نسلی، تغییر اقلیم و حدود سیاره‌ای مفاهیمی متأخرند. مقاله از آن‌ها برای بازخوانی استفاده می‌کند، اما ادعا نمی‌کند که متفکران قرن نوزدهم آن‌ها را با معنای علمی امروز صورت‌بندی کرده بودند.

۳. زمینه تاریخی جدایی مارکس و پرودون

پرودون در سال ۱۸۴۰ با انتشار «مالکیت چیست؟» در فضای سوسیالیسم فرانسوی به چهره‌ای برجسته بدل شد. پاسخ مشهور او - «مالکیت دزدی است» - هم نقدی به حقوق مالکیت بورژوازی بود و هم اعلام این نظر که تولید اجتماعی با حق انحصاری مالک خصوصی سازگار نیست. مارکس جوان در آغاز، اهمیت انتقادی پرودون را جدی گرفت؛ اما پس از انتشار «نظام تناقضات اقتصادی، یا فلسفه فقر» در سال ۱۸۴۶، اختلاف آنان آشکار شد. مارکس کتاب «فقر فلسفه» را در سال ۱۸۴۷ در پاسخ مستقیم به پرودون نوشت و روش او را به دلیل تبدیل مناسبات تاریخی به مقولات منطقی و ابدی نقد کرد (مارکس، ۱۹۷۶/۱۸۴۷؛ توماس، ۱۹۸۰).

این جدایی تنها اختلافی شخصی یا زبانی نبود. پرودون می‌کوشید تناقض‌های مالکیت و مبادله را با اصل عدالت متقابل، اعتبار ارزان، قراردادهای آزاد، انجمن‌های تولیدکنندگان و فدرالیسم حل کند. مارکس به‌تدریج به این نتیجه رسید که اصلاح گردش کالا و اعتبار، مادامی که کار مزدی و جدایی کارگر از وسایل تولید باقی است، قادر به حذف استثمار نیست.

در نگاه او، مقولاتی مانند تقسیم کار، دستمزد، سرمایه و مالکیت اشکال تاریخی مناسبات اجتماعی‌اند؛ نه صورت‌های ثابت عقل که بتوان «وجه خوب» آن‌ها را از «وجه بد» جدا کرد (مارکس، ۱۸۴۷/۱۹۷۶؛ رابرتس، ۲۰۱۷).

با وجود این، خواندن پرودون فقط از دریچه حملات مارکس نیز منصفانه نیست. پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که پرودون علاوه بر گردش و اعتبار، به نیروی جمعی تولید، وابستگی کارگر مزدی و سازمان خودگردان کار نیز توجه داشت. بنابراین، اختلاف را نباید به تقابل ساده «پرودون اخلاق‌گرا و مارکس اقتصاددان» فروکاست. دقیق‌تر آن است که بگوییم پرودون نقدی حقوقی، اخلاقی و نهادی از سلطه مالکانه ارائه می‌کرد، درحالی‌که مارکس مرکز ثقل تحلیل را به بازتولید تاریخی رابطه سرمایه و کار در تولید منتقل ساخت (هافمن، ۱۹۷۲؛ مک‌کی، ۲۰۱۱؛ رابرتس، ۲۰۱۷).

۴. پرودون: چرا «مالکیت دزدی است»؟

۴.۱. مالکیت مطلق، تصرف و حق کنارگذاشتن دیگران

پرودون از تعریف حقوقی مالکیت به مثابه حق استفاده و تصرف «به مطلق‌ترین شیوه» آغاز می‌کند. اعتراض او این است که چنین حقی، رابطه واقعی شخص با شیء را به سلطه‌ای انتزاعی تبدیل می‌کند: مالک ممکن است غایب باشد، کار نکند و دارایی را به کار نگیرد، اما همچنان بتواند دیگران را محروم سازد یا برای اجازه استفاده از آنان پرداخت مطالبه کند. در برابر این سلطه، تصرف مبتنی بر استفاده قرار دارد. مستأجر، کشاورز، کارگر یا بهره‌بردار واقعی «متصرف» است، درحالی‌که مالک غایب صرفاً عنوان حقوقی را در اختیار دارد (پرودون، ۱۸۴۰/۱۹۹۴).

از این رو، هدف شعار پرودون نه لباس، وسایل شخصی، خانه مورد سکونت یا ابزار مورد استفاده مستقیم، بلکه حق مالکانه‌ای است که از استفاده جدا می‌شود و به منبع فرمانروایی و درآمد بدل می‌گردد. همین نکته توضیح می‌دهد که چرا پرودون در نوشته‌های متأخرتر گاه از «مالکیت به مثابه آزادی» سخن گفت: مالکیت کوچک و پراکنده می‌توانست در برابر تمرکز قدرت دولتی یا اقتصادی سپر استقلال باشد. این تحول، بازگشت ساده به مالکیت سرمایه‌دارانه نبود؛ کوشش برای یافتن نهادی بود که استقلال شخصی را حفظ کند، بی‌آنکه به انحصار، رانت و فرمانروایی بر کار دیگران بینجامد (هافمن، ۱۹۷۲؛ مک‌کی، ۲۰۱۱).

۴.۲. تقدم تولد، حق برابر اشغال و مسئله نسل‌های بعد

استدلالی که می‌توان آن را به زبان امروز «مسئله نسل‌های بعد» نامید، در نقد پرودون از حق نخستین اشغال حضور دارد. اگر همه انسان‌ها حق برابر برای زیستن و اشغال زمین دارند، تقدم زمانی یک فرد یا نسل نمی‌تواند حق دیگران را برای همیشه باطل کند. فردی که زودتر به دنیا آمده یا پیش‌تر قطعه‌ای از زمین، جنگل، رودخانه یا معدن را تصرف کرده است، از نظر پرودون نمی‌تواند صرفاً به دلیل تقدم تاریخی، آن منبع را به سلطه دائمی خود و وارثانش درآورد. تعداد متصرفان با

جمعیت تغییر می‌کند؛ بنابراین، حقی که قرار است برابر باشد باید با حضور صاحبان حق جدید نیز سازگار بماند (پرودون، ۱۸۴۰/۱۹۹۴).

این برداشت با تعبیر شما همسو است که انسان تازه‌متولدشده نباید صرفاً به سبب دیرتر آمدن، از حق برابر حیات و دسترسی به شرایط مادی زندگی محروم شود. با این حال، بهتر است گفته نشود که پرودون «هرکس را که پیش‌تر زمین یا کوه را در اختیار گرفته دزد می‌دانست». استدلال دقیق‌تر او آن است که اشغال و کار می‌توانند استفاده یا تصرف را توجیه کنند، اما دلیل کافی برای ایجاد سلطه نامحدود، انتقال‌پذیر و درآمدزای ابدی نیستند. در زبان معاصر، این استدلال می‌تواند مبنایی برای عدالت بین‌نسلی، حفاظت از منابع مشترک و محدودکردن انحصار منابع طبیعی باشد، ولی خود این واژگان و نهادهای امروزی را نباید عیناً به پرودون نسبت داد.

۴.۳. «حق افزایش» و درآمد بدون کار

مرکز نظریه پرودون مفهومی است که در ترجمه‌های انگلیسی غالباً *right of increase* نامیده شده و به حق مالک برای دریافت افزایش از دارایی اشاره دارد. این افزایش، بسته به موضوع، به صورت اجاره زمین و خانه، بهره پول، درآمد سرمایه یا سود ظاهر می‌شود. پرودون می‌پرسد چرا صرفِ مهر مالکیت باید به شخص قدرت «تولید بدون کار» بدهد. از نگاه او، مالک می‌دَرود بی‌آنکه بکارد، مصرف می‌کند بی‌آنکه تولید کند و برای اجازه استفاده از چیزی که خود به کار نمی‌گیرد، سهم می‌طلبد. این «چیزی در برابر هیچ‌چیز» همان نقطه‌ای است که واژه دزدی یا سرقت در نقد او معنای خود را می‌یابد (پرودون، ۱۸۴۰/۱۹۹۴).

با این حال، پرودون میان سود، بهره و اجاره از یک سو و مزد یا جبران کار واقعی از سوی دیگر تمایز می‌گذارد. بنابراین، هر بازده یا دریافتی از نظر او یکسان نیست. هدف، درآمدی است که عنوان مالکیت به‌تنهایی پدید می‌آورد و به مالک امکان می‌دهد بدون مشارکت متناسب در کار جمعی، بخشی از محصول را تصاحب کند. این نقطه نزدیکی مهمی با نقد مارکس ایجاد می‌کند، اما هنوز با نظریه ارزش اضافی یکسان نیست؛ زیرا پرودون ابتدا مشروعیت حق مالکانه و مبادله متقابل را می‌سنجد، درحالی‌که مارکس سازوکار تولید و بازتولید سرمایه را تحلیل می‌کند.

۴.۴. نیروی جمعی: پیش‌درآمدی بر نقد تصاحب محصول اجتماعی

یکی از عمیق‌ترین عناصر اندیشه پرودون مفهوم «نیروی جمعی» است. گروهی از کارگران که هماهنگ کار می‌کنند، صرفاً جمع جبری توان‌های منفرد نیستند؛ همکاری آنان نیرویی تازه پدید می‌آورد که یک فرد، حتی در زمانی بسیار طولانی، قادر به ایجاد آن نیست. پرودون استدلال می‌کند که پرداخت مزدهای فردی لزوماً حق تصاحب کل محصول مشترک را به مالک نمی‌دهد، زیرا قدرت افزوده ناشی از همکاری اجتماعی هنوز جبران نشده است. به بیان او، پس از پرداخت نیروهای فردی، نیروی جمعی باقی می‌ماند (پرودون، ۱۸۴۰/۱۹۹۴؛ مک‌کی، ۲۰۱۱).

این استدلال شباهت آشکاری با ایده تصاحب محصول اجتماعی دارد و نشان می‌دهد که پرودون صرفاً نظریه‌پرداز مبادله نبود. باین‌همه، تفاوت مهم باقی است. «نیروی جمعی» توضیح می‌دهد چرا مالک نمی‌تواند با پرداخت مزدهای منفرد، از نظر عدالت متقابل مدعی تمام محصول شود؛ نظریه مارکس توضیح می‌دهد چگونه خرید کالایی ویژه به نام نیروی کار، در یک نظام تولید کالایی، به تولید منظم ارزش اضافی و انباشت سرمایه می‌انجامد. اولی بیشتر یک ادعای مشروعیت و جبران است؛ دومی تحلیل یک رابطه اجتماعی و حرکت نظام‌مند سرمایه.

۴.۵. راه‌حل پرودونی: متقابل‌گرایی، اعتبار و خودگردانی

پرودون به جای تمرکز مالکیت در دولت، شبکه‌ای از تولیدکنندگان مستقل و انجمن‌های کارگری را ترجیح می‌داد که از طریق قراردادهای متقابل، اعتبار ارزان، بانک مردم، مبادله نزدیک به هزینه و فدراسیون‌های غیرمتمرکز با یکدیگر همکاری کنند. هدف او کاهش قدرت رانت‌گیر، حذف بهره و امتیاز انحصاری، و تبدیل کارگران از مزدبگیران وابسته به تولیدکنندگان خودگردان بود. این برنامه بعدها «متقابل‌گرایی» نام گرفت و در سنت آنارشیستی و تعاونی اثر گذاشت (هافمن، ۱۹۷۲؛ توماس، ۱۹۸۰؛ فیالا، ۲۰۲۵).

مزیت این راه‌حل، حساسیت آن به تمرکز قدرت و خطر جایگزین‌شدن سرمایه‌دار خصوصی با بوروکراسی دولتی است. محدودیت آن از دید مارکس این بود که اصلاح اعتبار و مبادله نمی‌تواند به‌تنهایی شرایط تولید را دگرگون کند. حتی اعتبار بدون بهره نیز ممکن است بنگاه‌هایی را به هم پیوند دهد که همچنان بر کار مزدی، رقابت و فشار بازار متکی‌اند. ازاین‌رو، پرسش اصلی مارکس نه فقط «چگونه عادلانه مبادله کنیم؟»، بلکه «چه کسی وسایل تولید را کنترل می‌کند، نیروی کار چرا به کالا بدل می‌شود و محصول اضافی چگونه به سرمایه بازمی‌گردد؟» بود.

۵. مارکس: از نقد مالکیت به نقد رابطه سرمایه

۵.۱. مالکیت به مثابه رابطه‌ای تاریخی

مارکس مالکیت را یک حق طبیعی و ثابت نمی‌دانست، بلکه آن را بیان حقوقی مناسبات تولیدی معین تلقی می‌کرد. زمین فئودالی، مالکیت دهقانی، ابزار پیشه‌ور، سرمایه صنعتی و دارایی شخصی، همگی زیر واژه واحد «مالکیت» قرار می‌گیرند، اما روابط اجتماعی متفاوتی را مجسم می‌کنند. به همین دلیل، گزاره کلی «مالکیت دزدی است» از نظر مارکس بیش از حد انتزاعی بود: پیش از داوری باید پرسید کدام مالکیت، در کدام شیوه تولید، با چه رابطه‌ای میان تولیدکننده و شرایط تولید؟ (مارکس، ۱۸۴۷/۱۹۷۶؛ ولف و لئوپولد، ۲۰۲۵).

در سرمایه‌داری، ویژگی تعیین‌کننده آن است که یک طبقه وسایل تولید و پول لازم برای آغاز فرایند تولید را در اختیار دارد و طبقه‌ای دیگر، از وسایل مستقل معاش جدا شده و برای زیستن ناگزیر به فروش نیروی کار است. کارگر از نظر حقوقی «آزاد» است: برده یا رعیت وابسته به ارباب نیست و می‌تواند قرارداد ببندد؛ اما هم‌زمان از دسترسی مستقل به

زمین، ابزار و مواد تولید «آزاد شده» است. همین آزادی دوگانه، بازار کار را ممکن می‌کند و مالکیت را از یک رابطه با اشیا به یک رابطه قدرت میان طبقات تبدیل می‌سازد (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰).

۵.۲. مارکس همه دارایی‌های شخصی را نفی نمی‌کند

در «مانیفست حزب کمونیست»، مارکس و انگلس صریحاً می‌گویند ویژگی کمونیسم الغای مالکیت به‌طور کلی نیست، بلکه الغای مالکیت بورژوازی است؛ یعنی شکلی از مالکیت که کار مزدی را به سرمایه و قدرت فرماندهی بر کار دیگران تبدیل می‌کند (مارکس و انگلس، ۱۸۴۸/۱۹۷۶). بنابراین، خوراک، پوشاک، وسایل شخصی، خانه مورد استفاده یا حاصل مصرف فردی با مالکیت سرمایه‌دارانه بر کارخانه، زمین بزرگ، شبکه مالی یا زیرساختی که امکان تصاحب کار دیگران را فراهم می‌کند، هم‌معنا نیست.

حتی عبارت «مالکیت بر وسایل تولید» نیز باید دقیق به کار رود. یک ابزار دستی یا کارگاه کوچک که تولیدکننده شخصاً با آن کار می‌کند، از نظر تاریخی و اجتماعی با سرمایه بزرگی که نیروی کار صدها نفر را سازمان می‌دهد یکسان نیست. مسئله مارکس فقط اندازه شیء نیست؛ نقش آن در رابطه سرمایه است. وسیله تولید هنگامی به سرمایه تبدیل می‌شود که ارزش برای خودافزایی وارد گردش شود، نیروی کار خریداری گردد و محصول دارای ارزش اضافی به بازار بازگردد.

۵.۳. نیروی کار، کار لازم و کار اضافی

نوآوری محوری مارکس تمایز میان «کار» و «نیروی کار» است. کارگر محصول نهایی یا تمام ساعات کار آینده خود را همچون چیزی از پیش موجود نمی‌فروشد؛ او ظرفیت کارکردن در مدت معین را می‌فروشد. ارزش این کالا، مانند دیگر کالاها، با زمان کار اجتماعی لازم برای تولید و بازتولید آن سنجیده می‌شود: خوراک، مسکن، پوشاک، آموزش، مراقبت و شرایطی که کارگر و نسل بعد نیروی کار را حفظ می‌کنند. اما ارزش مصرفی نیروی کار برای سرمایه‌دار این است که در جریان استفاده می‌تواند ارزشی بیش از ارزش خود بیافریند (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰).

برای نمونه‌ای ساده، فرض کنیم بازتولید روزانه نیروی کار معادل چهار ساعت کار اجتماعی است، درحالی‌که قرارداد روز کاری هشت‌ساعته را تعیین می‌کند. در چهار ساعت نخست، کارگر معادل ارزش دستمزد خود را بازتولید می‌کند؛ این بخش «کار لازم» است. در چهار ساعت بعد، ارزش تازه‌ای می‌آفریند که معادلی در دستمزد ندارد؛ این بخش «کار اضافی» و محصول آن «ارزش اضافی» است. مثال صرفاً آموزشی است، اما منطق را نشان می‌دهد: سرچشمه ارزش اضافی تفاوت میان ارزش نیروی کار و ارزشی است که مصرف آن در تولید ایجاد می‌کند.

فرمول مفهومی: روز کاری از زمان کار لازم و زمان کار اضافی تشکیل می‌شود. نرخ ارزش اضافی، نسبت زمان کار اضافی به زمان کار لازم است. افزایش طول روز کاری «ارزش اضافی مطلق» و کاهش زمان کار لازم از راه رشد بهره‌وری «ارزش اضافی نسبی» را افزایش می‌دهد (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰).

این توضیح روشن می‌کند که خود ماشین، ساختمان یا پول به صورت مستقل «ارزش» نمی‌آفرینند. وسایل تولید ارزش پیشین خود را به محصول منتقل می‌کنند، اما در دستگاه نظری مارکس، کار زنده منبع ارزش تازه است. مالکیت بر وسایل تولید شرط اجتماعی تصاحب ارزش اضافی را فراهم می‌کند، نه اینکه صرف سند مالکیت به طور فنی خالق ارزش باشد. از این رو، عبارت دقیق چنین است: مالکیت و کنترل وسایل تولید، کارگر را در موقعیتی قرار می‌دهد که نیروی کارش فروخته می‌شود و ارزش اضافی تولیدشده توسط کار زنده به سرمایه تعلق می‌گیرد.

۵.۴. چرا استثمار لزوماً «دزدی» حقوقی نیست؟

مارکس برای آشکارکردن ویژگی خاص سرمایه‌داری، فرض می‌کند کالاها - از جمله نیروی کار - به ارزش خود خرید و فروش می‌شوند. سرمایه‌دار می‌تواند مواد اولیه، ماشین‌آلات و نیروی کار را با قیمت معادل بخرد و قرارداد را نقض نکند؛ با این حال، مصرف نیروی کار در تولید ارزش اضافی ایجاد می‌کند. بنابراین، استثمار به معنای فریب در بازار، دستمزد پرداخت نشده برخلاف قرارداد یا سرقت مستقیم از جیب کارگر نیست. مبادله برابر در سطح گردش می‌تواند با نابرابری ساختاری در سطح تولید همزیست باشد (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰؛ رابرتس، ۲۰۱۷).

به همین دلیل، تعبیر «دزدی پنهان در ارزش اضافی» از نظر سیاسی گویاست، اما از نظر مفهومی باید با احتیاط استفاده شود. اگر «دزدی» استعاره‌ای برای تصاحب محصول کار اضافی و نابرابری قدرت باشد، تعبیر قابل دفاع است. اگر منظور نقض قانون مالکیت یا مبادله کمتر از ارزش باشد، با برهان اصلی مارکس سازگار نیست. نقد مارکس رادیکال‌تر است: او می‌گوید حتی هنگامی که قواعد حقوقی خود نظام رعایت می‌شوند، رابطه سرمایه می‌تواند تولیدکننده را تابع سازد و مازاد را در سوی مالکیت انباشته کند.

این تمایز مانع از آن نیست که سرمایه‌داری در واقعیت با دزدی، تقلب، دستمزدهای معوق، زور سیاسی، استثمار یا مصادره همراه شود. نکته فقط این است که نظریه استثمار به وجود این تخلفات وابسته نیست. استثمار ساختاری حتی در «نمونه پاک» مبادله معادل نیز ممکن است؛ تخلفات و خشونت‌های واقعی شدت و اشکال آن را افزایش می‌دهند.

۵.۵. انباشت بدوی: جایی که سلب مالکیت آشکار وارد تاریخ می‌شود

در روایت تاریخی مارکس، پیدایش سرمایه‌داری صرفاً نتیجه پس‌انداز افراد سخت‌کوش نبود. حصارکشی زمین‌های مشاع، بیرون‌راندن دهقانان، استثمار، برده‌داری، غارت منابع و استفاده از قدرت دولت در شکل‌گیری طبقه‌ای از مالکان سرمایه و توده‌ای از کارگران بی‌ملک نقش داشتند. این فرایند را مارکس «انباشت بدوی» می‌نامد. در اینجا زبان سلب مالکیت و سرقت تاریخی کاملاً بجاست: پیش‌شرط بازار کار از راه جدایی قهری تولیدکننده از شرایط تولید ساخته می‌شود (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰).

پس باید میان «تولد تاریخی» و «بازتولید روزمره» سرمایه تمایز گذاشت. سرمایه‌داری در آغاز و گسترش خود به سلب مالکیت‌های آشکار متکی بوده است؛ پس از استقرار، می‌تواند از طریق قراردادهای عادی و رقابت بازار نیز رابطه را بازتولید کند. پایان‌بندی جلد نخست «سرمایه» از تمرکز سرمایه و «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان» سخن می‌گوید و مالکیت فردی پراکنده را به مالکیت مشترک بر زمین و وسایل تولید حاصل از کار اجتماعی پیوند می‌زند. منظور بازگشت به تقسیم ساده‌داری میان افراد نیست، بلکه تبدیل شرایط تولید اجتماعی به دارایی و کنترل مشترک تولیدکنندگان متحد است.

۶. گره‌های اصلی مناقشه میان پرودون و مارکس

۶.۱. عدالت مالکیت یا تاریخ مناسبات تولید؟

پرودون می‌پرسد چه عنوانی برای مالکیت عادلانه است و آیا اشغال، کار یا قانون می‌تواند حق مطلق مالک را توجیه کنند. مارکس می‌پرسد این عنوان‌ها در چه مناسبات تاریخی پدید آمده‌اند و چه نقشی در بازتولید طبقات دارند. از نظر مارکس، آغازکردن از یک اصل فرازمانی عدالت خطر آن را دارد که ساختارهای مشخص تولید به خطا صورت‌های ابدی عقل به نظر برسند. از نظر پرودون، بی‌اعتنایی به عدالت و استقلال فردی نیز خطر آن را دارد که رهایی به تمرکز تازه قدرت بینجامد.

تفاوت روش، به تفاوت در مفهوم استثمار می‌انجامد. پرودون غالباً درآمد مالکانه را به دلیل «چیزی در برابر هیچ‌چیز» و نقض تقابل عادلانه محکوم می‌کند. مارکس نشان می‌دهد که مسئله حتی در مبادله چیزی در برابر چیزی باقی می‌ماند: نیروی کار به ارزش خود مبادله می‌شود، ولی ارزش مصرفی خاص آن مازاد می‌آفریند. بنابراین، مارکس نقد را از نابرابری معامله به ساختار قرارداد و تولید منتقل می‌کند.

۶.۲. گردش، اعتبار و بازار در برابر تولید

در روایت انتقادی مارکس، طرح‌های پرودونی بیش از اندازه امیدوارند که با اعتبار متقابل، پول اصلاح‌شده و مبادله عادلانه بتوان تناقض سرمایه را حل کرد. اگر تولیدکننده همچنان برای بقا به فروش نیروی کار وابسته باشد و بنگاه‌ها زیر فشار رقابت برای انباشت عمل کنند، حذف بهره بانکی به‌تنهایی رابطه سرمایه را از میان نمی‌برد. سود صنعتی را نمی‌توان صرفاً به گران‌فروشی یا مبادله نابرابر فروکاست، زیرا کل طبقه سرمایه‌دار نمی‌تواند با فروش کالاها به یکدیگر، ارزش تازه‌ای از هیچ پدید آورد؛ سرچشمه باید در تولید جست‌وجو شود (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰).

با این حال، نقد مارکس نباید سهم پرودون در فهم قدرت اعتبار، بدهی، انحصار و رانت را بی‌ارزش کند. سرمایه‌داری واقعی تنها کارخانه نیست؛ شبکه‌های مالی، مالکیت زمین، حق امتیاز و کنترل زیرساخت نیز در توزیع مازاد و سلطه اجتماعی نقش دارند. نظریه مارکس خود توضیح می‌دهد که ارزش اضافی پس از تولید میان سود تجاری، بهره و اجاره

تقسیم می‌شود. بنابراین، تمرکز پرودون بر رانت و اعتبار می‌تواند مکمل تحلیل تولید باشد، مشروط بر آنکه جایگزین آن تلقی نشود.

۶.۳. اعتصاب و تشکل کارگری

اختلاف عملی آنان در بحث اعتصاب آشکار است. پرودون در «فلسفه فقر» با ترکیب‌ها و اعتصاب‌های کارگری مخالفت می‌کرد، زیرا افزایش عمومی دستمزد را عامل گرانی و کمبود می‌دانست. مارکس در «فقر فلسفه» به این موضع حمله کرد و تشکل‌های کارگری را محصول مقاومت در برابر سرمایه و زمینه شکل‌گیری کارگران به مثابه یک طبقه سیاسی دانست (مارکس، ۱۸۴۷/۱۹۷۶). از نظر او، رقابت میان کارگران آنان را پراکنده می‌کند و اتحادیه و اعتصاب می‌تواند این پراکندگی را به همبستگی بدل سازند.

اما از این دفاع نمی‌توان نتیجه گرفت که راه‌حل نهایی مارکس فقط «اعتصابات سراسری و فلج‌کردن سرمایه‌داران» بود. اعتصاب می‌تواند دستمزد، زمان کار و قدرت چانه‌زنی را تغییر دهد و مدرسه سازمان‌یابی طبقاتی باشد؛ با این‌همه، اگر مالکیت و کنترل تولید، دولت و اجبار بازار دست‌نخورده بماند، سرمایه می‌تواند از طریق بیکاری، انتقال سرمایه، فناوری یا فشار سیاسی واکنش نشان دهد. در راهبرد مارکس، مبارزه اقتصادی باید به سازمان سیاسی و دگرگونی مناسبات مالکیت و قدرت پیوند بخورد.

۶.۴. دولت، انقلاب و سازمان جامعه پس از سرمایه‌داری

پرودون نسبت به دولت متمرکز بدگمان بود و می‌خواست وظایف اجتماعی از پایین، از طریق قرارداد، فدراسیون، کمون و انجمن‌های تولیدکنندگان سازمان یابند. او بیم داشت انقلاب سیاسی بدون تحول اقتصادی فقط حاکمان را عوض کند. مارکس نیز دولت موجود را دستگاهی خنثی نمی‌دانست، اما برای مبارزه طبقاتی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا اهمیت بیشتری قائل بود. هدف نهایی او فرمانروایی همیشگی دولت بر جامعه نبود، بلکه تبدیل تولیدکنندگان پراکنده به تولیدکنندگان متحد و قراردادن شرایط تولید زیر کنترل اجتماعی بود (مارکس و انگلس، ۱۸۴۸/۱۹۷۶؛ توماس، ۱۹۸۰).

این اختلاف بعدها در جدال میان سنت‌های مارکسیستی و آنارشισتی گسترش یافت. با این حال، نباید مارکس را با هر شکل تاریخی دولت‌سالاری قرن بیستم یا پرودون را با فردگرایی بازار آزاد یکی دانست. هردو با سلطه سرمایه و وابستگی کارگر مخالف بودند؛ اختلاف آنان بیشتر درباره مسیر گذار، نقش سیاست و دولت، و شکل نهادهای مالکیت و هماهنگی اجتماعی بود.

۷. جدول تطبیقی فشرده

مارکس	پرودون	محور
رابطه سرمایه و کار مزدی و بازتولید طبقاتی	مالکیت مطلق، حق کنارگذاشتن دیگران و درآمد بدون کار	موضوع اصلی نقد
دارایی شخصی در برابر مالکیت بورژوازی و سرمایه	مالکیت در برابر تصرف و استفاده مستقیم	تمایز مفهومی
تولید ارزش اضافی از مصرف نیروی کار	حق افزایش؛ اجاره، بهره، سود و تصاحب نیروی جمعی	کانون استثمار
مبادله معادل نیز می‌تواند با استثمار سازگار باشد	عدالت متقابل و مبادله نزدیک به هزینه اهمیت مرکزی دارد	مبادله
سلب مالکیت از مشترکات و جدایی تولیدکننده از زمین و ابزار	حق برابر اشغال؛ تقدم تاریخی حق ابدی نمی‌سازد	منابع طبیعی
پرولتاریا به مثابه طبقه سازمان‌یافته و تولیدکنندگان متحد	تولیدکنندگان مستقل، انجمن‌ها و فدراسیون‌های متقابل	فاعل رهایی
اعتصاب و اتحادیه ابزار مقاومت و سازمان‌یابی، نه پایان راه	در دوره اصلی مجادله نسبت به اعتصاب و افزایش عمومی مزد بدبین	اعتصاب
مبارزه سیاسی و انتقال کنترل وسایل تولید به جامعه	ضد تمرکز؛ خودگردانی قراردادی و فدرالیسم	دولت و گذار
«به هرکس به اندازه نیاز» مربوط به مرحله عالی جامعه کمونیستی است	هسته برنامه او مبادله متقابل و استقلال تولیدکننده است	اصل نیاز
سوخت‌وساز انسان و طبیعت و تنظیم عقلانی مشترک؛ بدون علم اقلیم امروز	دسترسی برابر و محدودکردن انحصار منابع؛ بدون نظریه اقلیم مدرن	طبیعت

جدول نشان می‌دهد که تقابل آنان «مالکیت در برابر بی‌مالکیتی» نیست. هر دو می‌خواهند تولیدکننده از سلطه مالک غیرمولد رها شود، اما پرودون بیشتر بر بازسازی مالکیت و مبادله در قالب تصرف، تقابل و فدرالیسم تکیه دارد؛ مارکس بر الغای رابطه‌ای که نیروی کار را به کالا و مازاد را به سرمایه تبدیل می‌کند.

۸. راهبرد رهایی: از مقاومت روزمره تا کنترل اجتماعی تولید

۸.۱. جایگاه واقعی اعتصاب در نگرش مارکس

در یک بازسازی منسجم از راهبرد مارکس، دست کم سه سطح باید از یکدیگر جدا شوند. سطح نخست مبارزه روزمره بر سر دستمزد، زمان کار، ایمنی، حق تشکل و امنیت شغلی است. سطح دوم تبدیل کارگران پراکنده به یک نیروی جمعی و سیاسی است که بتواند قواعد بازار کار، مالکیت و دولت را به چالش بکشد. سطح سوم دگرگونی ساختاری شرایط تولید است: وسایل عمده تولید از ابزار سلطه و خودافزایی ارزش به امکانات مشترک برای تأمین نیازهای اجتماعی تبدیل می‌شوند.

اعتصاب عمومی می‌تواند در برخی شرایط حلقه اتصال میان این سطوح باشد، اما در آثار مارکس یک فرمول جهان‌شمول و کافی برای گذار نیست. سازمان‌یابی پایدار، توان تصمیم‌گیری، نهادهای دموکراتیک، کنترل منابع، هماهنگی تولید و جلوگیری از بازتولید طبقات پس از پیروزی نیز لازم‌اند. بنابراین، «فلج کردن سرمایه‌داران» مرحله‌ای از اعمال قدرت جمعی است، نه تعریف کامل جامعه نو.

۸.۲. «تولید به اندازه نیاز» و دو مرحله جامعه پساکامیاب‌داری

عبارت «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» در «نقد برنامه گوتا» به مرحله عالی جامعه کمونیستی مربوط است؛ مرحله‌ای که در آن وابستگی برده‌وار به تقسیم کار کاهش یافته، توانایی‌های افراد رشد کرده و منابع ثروت تعاونی فراوان‌تر شده‌اند (مارکس، ۱۸۷۵/۱۹۷۸). مارکس این اصل را نسخه فوری روز پس از تغییر سیاسی نمی‌داند. در مرحله نخست، جامعه هنوز آثار اقتصادی، حقوقی و فرهنگی نظام پیشین را با خود حمل می‌کند و توزیع ممکن است تا اندازه‌ای بر میزان کار یا قواعد انتقالی تکیه داشته باشد.

پس «جامعه به اندازه نیازش تولید کند» را باید به صورت یک جهت‌گیری نهادی، نه سهمیه‌ای ساده و از پیش معلوم، فهمید. نیازها متنوع، تاریخی و تا حدی قابل تغییرند؛ تولید نیز به دانش، ذخیره، مراقبت، زیرساخت و ظرفیت آینده نیاز دارد. کنترل اجتماعی تولید به معنای سنجش دموکراتیک نیازها، هزینه‌های زیست‌محیطی، زمان کار و خطرات است، نه صدور فرمان اداری بدون اطلاعات یا حذف کامل انتخاب فردی.

۸.۳. وسایل تولید در اختیار جامعه: مالکیت حقوقی یا کنترل واقعی؟

اجتماعی‌شدن تولید فقط انتقال سند کارخانه از فرد خصوصی به دولت نیست. معیار اساسی آن است که چه کسانی درباره هدف تولید، سرمایه‌گذاری، فناوری، شرایط کار و توزیع مازاد تصمیم می‌گیرند و تا چه حد این تصمیم‌ها پاسخ‌گو و قابل بازنگری‌اند. مالکیت دولتی بدون مشارکت کارگران و شهروندان می‌تواند تمرکز قدرت را بازتولید کند؛ از سوی دیگر،

واحدهای تعاونی منفرد که کاملاً در معرض رقابت بازاری ممکن است ناچار شوند همان فشارهای انباشت و کاهش هزینه کار را بازسازی کنند.

یک خوانش ترکیبی می‌تواند از پرودون، اصل تمرکززدایی، خودگردانی و مقابله با بوروکراسی را بگیرد و از مارکس، ضرورت تغییر رابطه کلان سرمایه، هماهنگی اجتماعی و کنترل مشترک زیرساخت‌ها و منابع راهبردی را. این ترکیب به معنای محو اختلاف آنان نیست؛ بلکه نشان می‌دهد حل مسئله مالکیت هم به مقیاس محلی استقلال تولیدکننده و هم به مقیاس اجتماعی برنامه‌ریزی و پاسخ‌گویی نیاز دارد.

۹. انسان، طبیعت و بازخوانی بوم‌شناختی مناقشه

۹.۱. آنچه واقعاً در مارکس وجود دارد

مارکس نظریه تغییر اقلیم، ذوب یخ‌های قطبی یا افزایش میانگین دمای زمین را در معنای علمی امروز ارائه نکرد. با این حال، در نقد کشاورزی سرمایه‌دارانه از فرسایش هم‌زمان کارگر و خاک سخن گفت و نشان داد که افزایش کوتاه‌مدت بهره‌وری می‌تواند سرچشمه‌های پایدار حاصل‌خیزی را تخریب کند. او رابطه کار و طبیعت را نوعی سوخت‌وساز مادی می‌دید و در جلد سوم «سرمایه» آزادی را در این قلمرو به تنظیم عقلانی تبادل با طبیعت توسط تولیدکنندگان متحد پیوند زد (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۹۰؛ مارکس، ۱۸۹۴/۱۹۸۱).

پژوهش بوم‌شناختی معاصر این عناصر را در قالب مفاهیمی مانند «گسست متابولیک» بسط داده است: جدایی شهر و روستا، انتقال مواد مغذی از خاک به مراکز مصرف بدون بازگشت، استخراج بی‌رویه و تبدیل طبیعت به منبع رایگان انباشت. فاستر، برکت و سایتو استدلال کرده‌اند که نقد اقتصاد سیاسی مارکس دارای بعد زیست‌محیطی مهمی است، هرچند درباره میزان انسجام و مرکزیت این بعد میان پژوهشگران اختلاف وجود دارد (برکت، ۱۹۹۹؛ فاستر، ۲۰۰۰؛ سایتو، ۲۰۱۷).

۹.۲. سهم ممکن پرودون در عدالت زیست‌محیطی

پرودون نیز دانش اقلیم مدرن نداشت، اما استدلال حق برابر اشغال و نقد انحصار منابع، پرسشی زیست‌محیطی را پیشاپیش مطرح می‌کند: آیا مالکیت می‌تواند هزینه تخریب یک رودخانه، جنگل یا معدن را بر دیگران و نسل‌های بعد تحمیل کند و درعین حال سود را خصوصی سازد؟ اگر منابع طبیعی شرط مشترک زندگی‌اند، عنوان مالکیت نمی‌تواند اختیار نامحدود نابودی یا محروم‌کردن دیگران را توجیه کند. همچنین، فدرالیسم و اداره محلی می‌توانند دانش و مسئولیت جوامع نزدیک به منابع را وارد تصمیم‌گیری کنند.

محدودیت رویکرد صرفاً محلی آن است که بسیاری از مسائل زیست‌محیطی - از حوضه‌های آبریز تا آلودگی هوا و اقلیم - مرز محلی را درمی‌نوردند. تمرکززدایی بدون هماهنگی گسترده ممکن است انتقال هزینه از یک منطقه به منطقه دیگر را

متوقف نکند. از این رو، ترکیب خودگردانی محلی با قواعد مشترک ملی و بین‌المللی، سنجش علمی و برنامه‌ریزی بلندمدت ضروری است.

۹.۳. هارمونی با طبیعت: صورت‌بندی معاصر و نه نقل مستقیم

هدف «تعادل میان نیازهای انسان و محیط زیست» را می‌توان ادامه معاصر این مناقشه دانست، اما نه به معنای بازگشت به طبیعتی ثابت و دست‌نخورده. جامعه انسانی همواره بخشی از طبیعت است و برای بقا ماده و انرژی مصرف می‌کند. مسئله، چگونگی تنظیم دموکراتیک اندازه و ترکیب این جریان‌هاست: چه نیازهایی در اولویت‌اند، چه میزان استخراج با بازتولید اکوسیستم سازگار است، چه فناوری‌هایی هزینه را کاهش می‌دهند و چه کسی بار گذار را بر دوش می‌کشد.

در این چارچوب، نقد مارکس از الزام بی‌پایان انباشت توضیح می‌دهد چرا بنگاه‌ها حتی بدون نیت بد شخصی به رشد، کاهش هزینه و مصرف منابع رانده می‌شوند. نقد پرودون از انحصار و حق افزایش نیز نشان می‌دهد چگونه درآمد خصوصی می‌تواند از کنترل منابع مشترک پدید آید. یک سیاست بوم‌شناختی‌رهایی‌بخش باید هر دو را در نظر گیرد: مهار منطق انباشت و رانت، تضمین دسترسی برابر، مشارکت تولیدکنندگان و جوامع، حفاظت از نسل‌های بعد و استفاده از دانش علمی روز.

۱۰. ارزیابی انتقادی: قوت‌ها، محدودیت‌ها و امکان ترکیب

۱۰.۱. قوت و محدودیت پرودون

قوت اصلی پرودون در افشای این نکته است که مالکیت صرفاً رابطه انسان با شیء نیست؛ قدرتی برای محروم کردن، مطالبه پرداخت و فرمانروایی بر استفاده‌دیگران است. تمایز مالکیت و تصرف، نقد درآمد بدون کار، مفهوم نیروی جمعی و حساسیت به تمرکز قدرت، ابزارهایی مهم برای فهم رانت، بدهی، مالکیت غایب و خودگردانی فراهم می‌کنند. استدلال حق برابر اشغال نیز ظرفیت بالایی برای بحث درباره منابع مشترک و نسل‌های بعد دارد.

محدودیت او آن است که معیار «مبادله عادلانه» و اصلاح اعتبار همیشه نشان نمی‌دهد چگونه رقابت، فناوری، مقیاس تولید و وابستگی کار مزدی در کل نظام بازتولید می‌شوند. همچنین، امید به هماهنگی قراردادی میان واحدهای خودگردان ممکن است مسئله قدرت نامتقارن، کالاهای عمومی و برنامه‌ریزی در مقیاس بزرگ را دست‌کم بگیرد. موضع منفی او نسبت به اعتصاب در دوره مناقشه نیز با تأکیدش بر نیروی جمعی کارگران تنش داشت.

۱۰.۲. قوت و محدودیت مارکس

قوت اصلی مارکس آن است که استثمار را از اتهام اخلاقی به افراد جدا و به سازوکاری ساختاری تبدیل می‌کند. نظریه نیروی کار توضیح می‌دهد چرا سود را نمی‌توان فقط از تقلب در مبادله یا حرص شخصی استنتاج کرد. تحلیل انباشت،

رقابت، تمرکز سرمایه و سلب مالکیت نیز نشان می‌دهد که مالکیت چگونه خود را از نسلی به نسل دیگر بازتولید و قدرت سیاسی و اقتصادی را انباشته می‌کند. این چارچوب برای فهم خصلت انقلابی پرولتاریا مهم است: تولیدکنندگانی که همکاری اجتماعی ثروت را ممکن می‌کنند، بالقوه قادرند همان همکاری را آگاهانه و مشترک اداره کنند.

در عین حال، نظریه ارزش کار و رابطه دقیق آن با قیمت‌ها، سود و استثمار در اقتصاد و فلسفه معاصر محل مناقشه است. برخی خوانش‌ها استثمار را کاملاً وابسته به نظریه ارزش کار می‌دانند؛ برخی دیگر آن را با سلطه، آسیب‌پذیری و کنترل محصول اضافی بازسازی می‌کنند (کوهن، ۱۹۷۹؛ وروسالیس، ۲۰۱۳؛ اسکرپانتی، ۲۰۱۹). مارکس همچنین نقشه نهادی کاملی برای جامعه پساکامپاری ارائه نکرد؛ این کمبود، پرسش‌هایی درباره دموکراسی اقتصادی، اطلاعات، انگیزه، حقوق فردی و کنترل بوروکراسی باقی می‌گذارد.

۱۰.۳. ترکیب انتقادی ممکن

ترکیب ثمربخش از این دو سنت باید از دو تقلیل پرهیز کند: از یک سو، تقلیل استثمار به دزدی فردی یا مبادله ناعادلانه؛ از سوی دیگر، تقلیل رهایی به تمرکز حقوقی مالکیت در یک دولت. از پرودون می‌توان اصل استقلال، تصرف مبتنی بر استفاده، فدرالیسم، ضدیت با رانت و مراقبت از قدرت متمرکز را آموخت. از مارکس می‌توان تحلیل کار مزدی، ارزش اضافی، انباشت، مقیاس اجتماعی تولید و ضرورت تغییر قدرت طبقاتی را گرفت.

در سطح نهادی، این ترکیب می‌تواند به الگوهای متنوعی بینجامد: مالکیت مشترک زیرساخت‌های طبیعی و راهبردی؛ تعاونی‌های کارگری با شبکه‌های هماهنگی؛ خدمات عمومی دموکراتیک؛ محدودیت بر مالکیت غایب و انحصاری؛ حقوق قوی اتحادیه‌ای؛ و حسابداری اجتماعی زمان کار، نیاز و هزینه زیست‌محیطی. هیچ‌یک از این سازوکارها به تنهایی کافی نیست. معیار نهایی آن است که آیا تولیدکنندگان و جامعه واقعاً بر تصمیم‌های تولید و مازاد کنترل دارند، آیا قدرت قابل پاسخ‌گویی است و آیا شرایط طبیعی زندگی نسل‌های آینده حفظ می‌شود.

۱۱. نتیجه‌گیری

تقابل پرودون و مارکس را می‌توان در یک جمله چنین خلاصه کرد: پرودون می‌پرسد چرا عنوان مالکیت به کسی حق می‌دهد از دیگران درآمد بگیرد و منابع مشترک را برای همیشه در انحصار خود نگه دارد؛ مارکس می‌پرسد چگونه همین مالکیت، همراه با جدایی کارگر از وسایل تولید، نیروی کار را به کالا و کار اضافی را به سرمایه تبدیل می‌کند. هر دو علیه سلطه مالک غیرمولد می‌نویسند، اما سطح تحلیل و راهبرد آنان متفاوت است.

در اندیشه پرودون، شعار «مالکیت دزدی است» متوجه هرگونه داشتن نیست. تصرف و استفاده مستقیم می‌توانند مشروع باشند؛ آنچه دزدی نامیده می‌شود حق انحصاری و درآمدزای مالکیت، «حق افزایش» و تصاحب نیروی جمعی است.

استدلال حق برابر اشغال نیز از این نظر اهمیت دارد که تقدم تولد یا اشغال، حق مطلق بر زمین و طبیعت نمی‌سازد و حقوق افراد و نسل‌های بعدی را نابود نمی‌کند.

در اندیشه مارکس، محل تعیین‌کننده استثمار تولید ارزش اضافی است. کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد، ارزش آن را به شکل دستمزد می‌گیرد و با این‌حال در بخشی از روز کاری ارزشی می‌آفریند که به سرمایه تعلق می‌گیرد. این فرایند می‌تواند با قرارداد قانونی و مبادله معادل انجام شود؛ بنابراین، بیان علمی‌تر از «دزدی پنهان» آن است که ارزش اضافی، تصاحب ساختاری کار اضافی در رابطه سرمایه و کار مزدی است. مالکیت وسایل تولید شرط قدرت این تصاحب است، اما خود سند مالکیت خالق ارزش نیست.

همچنین، راه‌حل مارکس را نباید به اعتصاب عمومی فروکاست. اعتصاب و اتحادیه برای شکستن رقابت میان کارگران و شکل‌دادن به قدرت جمعی ضروری‌اند، اما رهایی مستلزم دگرگونی مالکیت، قدرت سیاسی و اداره تولید است. اصل توزیع بر حسب نیاز نیز به مرحله عالی جامعه کمونیستی تعلق دارد و نمی‌تواند جایگزین طراحی نهادی دوران گذار شود.

سرانجام، پیوند این مناقشه با محیط زیست باید هم‌جسورانه و هم دقیق باشد. پرودون و مارکس علم اقلیم امروز را در اختیار نداشتند، اما نقد انحصار منابع، سلب مالکیت از مشترکات، تخریب خاک و ضرورت تنظیم عقلانی رابطه با طبیعت، ابزارهایی برای اندیشیدن به بحران معاصر فراهم می‌کند. تکمیل امروزی این میراث آن است که کنترل اجتماعی تولید با عدالت بین‌نسلی، حدود زیست‌محیطی، دانش علمی و دموکراسی چندسطحی پیوند بخورد. در چنین خوانشی، آزادی نه مالکیت نامحدود بر جهان، بلکه توان مشترک انسان‌ها برای اداره آگاهانه تولید و حفاظت از شرایط طبیعی زندگی است.

منابع

- منابع بر پایه شیوه APA 7 تنظیم شده‌اند. تاریخ نخستین انتشار آثار کلاسیک در پایان مدخل ذکر شده است.
- Burkett, P. (1999). *Marx and nature: A red and green perspective*. St. Martin's Press.
- Cohen, G. A. (1979). The labor theory of value and the concept of exploitation. *Philosophy & Public Affairs*, 8(4), 338–360.
- Fiala, A. (2025). Anarchism. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2025 ed.). Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/win2025/entries/anarchism/>
- Foster, J. B. (2000). *Marx's ecology: Materialism and nature*. Monthly Review Press.
- Heinrich, M. (2012). *An introduction to the three volumes of Karl Marx's Capital* (A. Locascio, Trans.). Monthly Review Press.
- Hoffman, R. L. (1972). *Revolutionary justice: The social and political theory of P.-J. Proudhon*. University of Illinois Press.
- Marx, K. (1976). The poverty of philosophy. In K. Marx & F. Engels, *Collected works* (Vol. 6, pp. 105–212). International Publishers. (Original work published 1847)
- Marx, K. (1978). Critique of the Gotha program. In R. C. Tucker (Ed.), *The Marx-Engels reader* (2nd ed., pp. 525–541). W. W. Norton. (Original work written 1875)
- Marx, K. (1981). *Capital: A critique of political economy* (Vol. 3; D. Fernbach, Trans.). Penguin Books. (Original work first published 1894)
- Marx, K. (1990). *Capital: A critique of political economy* (Vol. 1; B. Fowkes, Trans.). Penguin Books. (Original work published 1867)
- Marx, K., & Engels, F. (1976). Manifesto of the Communist Party. In K. Marx & F. Engels, *Collected works* (Vol. 6, pp. 477–519). International Publishers. (Original work published 1848)
- McKay, I. (Ed.). (2011). *Property is theft!: A Pierre-Joseph Proudhon anthology*. AK Press.
- Proudhon, P.-J. (1994). *What is property?* (D. R. Kelley & B. G. Smith, Eds. & Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1840)
- Roberts, W. C. (2017). *Marx's inferno: The political theory of Capital*. Princeton University Press.
- Saito, K. (2017). *Karl Marx's ecosocialism: Capital, nature, and the unfinished critique of political economy*. Monthly Review Press.
- Screpanti, E. (2019). *Labour and value: Rethinking Marx's theory of exploitation*. Open Book Publishers. <https://doi.org/10.11647/OBP.0182>
- Thomas, P. (1980). *Karl Marx and the anarchists*. Routledge & Kegan Paul.
- Vrousalis, N. (2013). Exploitation, vulnerability, and social domination. *Philosophy & Public Affairs*, 41(2), 131–157. <https://doi.org/10.1111/papa.12013>
- Wolff, J., & Leopold, D. (2025). Karl Marx. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2025 ed.). Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/fall2025/entries/marx/>
- Wood, A. W. (2004). *Karl Marx* (2nd ed.). Routledge.
- Woodcock, G. (1956). *Pierre-Joseph Proudhon: A biography*. Routledge & Kegan Paul.